جانباز رضا فصیحی دستجردی از خاطرات انقلاب و دفاع مقدس می‌گوید

قرعه‌کشی می‌کردیم تا شانس رفتن به جبهه داشته باشیم

جانباز فصیحی در دوران دفاع مقدس

■ اشرف فصیحی دستجردی

جانباز رضا فصیحی دستجردی همزمان با شروع جرقه‌های انقلاب، فعالیت‌هایش علیه رژیم شاه را از مسجد و بازار تهران شروع کرد. او پس از پیروزی انقلاب با عضویت و فعالیت در نهادهای انقلابی تا جایی پیش رفت که نامش در لیست ترورهای گروهک منافقان به ثبت رسید و چندبار مورد سوءقصد قرار گرفت. با وجود اینکه سنگرهای مقاومت شهری مانع از رفتنش به جبهه بود، اما شوق حضور در مناطق عملیاتی باعث شد تا ۳۴ ماه نیز در جبهه‌ها حضور یابد و به مقام جانبازی نائل آید. گفت‌وگوی ما با این جانباز دفاع مقدس را که برادرش حسن فصیحی نیز از شهدای دفاع مقدس است پیش‌رو دارید.

برای ورود به بحث خودتان را بیشتر معرفی کنید و بگویید چگونه وارد فعالیت‌های انقلابی شدید؟

من اهل دستجرد اصفهان هستم. پنج ساله بودم که همراه خانواده‌ام از دستجرد به روستای اسفینا اصفهان مهاجرت کردیم. اواخر سال ۱۳۵۵ فعالیت من در زمینه پخش اعلامیه‌های امام خمینی از مسجد امام حسن مجتبی (ع) در چهارراه سیروس شروع شد. در بیشتر راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردم. سال ۱۳۵۸ با توجه به فعالیت‌هایی که داشتم توسط یکی از بازاریان به همراه چند نفر از دوستانم به نام‌های حسین فصیحی، حسن هاشم‌پور و حاج‌اکبر فصیحی و دوستان دیگرم برای همکاری در دادستانی کل انقلاب به ریاست شهید قدوسی و شهید محمد کچویی رئیس زندان اوین و شهید لاجوردی دادستان تهران مشغول همکاری شدیم.

برای شما که در دادستانی کار می‌کردید، شرایط خاص سال‌های اول انقلاب چگونه گذشت؟

آن زمان در کشور و خصوصاً تهران شرایط بحرانی حاکم بود. گروه فرقان و منافقین، مسئولان کشور و بچه حزب‌اللهی‌ها را ترور می‌کردند. من هم دو بار در بزرگراه شهید چمران مورد سوء قصد منافقین قرار گرفتم. اسم من و دو نفر از دوستانم را به عنوان شکنجه‌گر در روزنامه منافقین درج کرده بودند. روزی یکی از مسئولان به من گفت با توجه به وضعیت جسمانی خوبی که داری باید بروی و محافظ شخصیت‌ها بشوی. من رزمی‌کار بودم و در دو رشته جودو و تکواندو فعال بودم. آن زمان شهید رجایی رئیس‌جمهور بود که مرا به دفتر ریاست جمهوری فرستادند تا محافظ یکی از وزرای کابینه ایشان باشم. حدود یک‌سال و نیم به عنوان محافظ وزیر خدمت کردم. یک‌بار هم منافقین می‌خواستند ایشان را ترور کنند که ماجرای مفصلی دارد.

زمان شروع جنگ کجا بودید و چه مسئولیتی داشتید؟

یادم است زمانی که اولین هواپیمای عراقی آمد و فرودگاه مهرآباد را بمباران کرد من در پشت‌بام بند ۲۱۶ اوین در حال نگهبانی بودم. بعد از چند روز با بچه‌هایی که با هم بودیم خدمت شهید کچویی رفتیم و گفتیم می‌خواهیم به جبهه برویم که ایشان مخالفت کردند. بعد نزد آقای لاجوردی و آیت‌الله گیلانی رفتیم تا برای جبهه از آنها اجازه بگیریم ولی همگی مخالف جبهه رفتن ما بودند. وقتی پافشاری کردیم به شرط قرعه‌کشی با رفتن نصف بچه‌ها موافقت کردند. بین من و آقای عباس کبیری که مسئول اسلحه‌خانه اوین بود قرعه انداختیم که به نام عباس در آمد. قرار شد عباس به جبهه برود و من مسئول سلاح و مهمات شوم. در آن مدتی که مسئول اسلحه خانه اوین بودم یک موتور یاماها مینی داشتم که زمان استراحتم شب‌ها شش نوع اسلحه بر می‌داشتم روی دوشم می‌انداختم و از اوین با موتور به جنوب شهر می‌بردم تا نحوه استفاده و باز و بسته کردن اسلحه را به بچه‌های بسیج آموزش دهم.

گفتید مدتی محافظ یکی از وزرا بودید، ماجرای ترور ایشان چه بود؟

ابتدا بگویم که نمی‌خواهم نام وزیر را بگویم شاید راضی نباشد. سال ۱۳۶۱ همراه همین آقای وزیر و همراهان در اصفهان از خیابان مرداویج عبور می‌کردیم. طی مسیر هم خودم و هم راننده متوجه شدیم یک ماشین بنز ۲۲۰ ما را تعقیب می‌کند. ماشین ما ضد گلوله نبود. به راننده گفتم برج را دور بزن. هنگام دور زدن من از ماشین پایین می‌پرم شما ادامه مسیر بده تا جلوی این ماشین بنز را بگیرم و دستگیرشان کنم. همین کار را انجام دادیم. راننده دور زد و من از ماشین پایین پریدم و جلوی ماشین بنز را گرفتم. سه تا اسلحه داشتم؛ یک مسلسل برتا، یک کلت برتا و یک کلت وزور. داخل ماشین بنز سه نفر بودند، من هر سه نفر را دستگیر کردم و تحویل گشت ثارالله دادم. وقتی از آنها بازرسی و بازجویی کردند دو نفرشان مسلح بودند. زمانی که مأموریت آقای وزیر تمام شد و به تهران بازگشتیم بعد از چند روز از سپاه اصفهان با من تماس گرفتند و گفتند آن سه نفر دو نفرشان عضو مجاهدین خلق بودند و یک نفرشان هوادار بود. تصمیم داشتند آقای وزیر را ترور کنند که موفق نشدند.

برادر شما از شهدای دفاع مقدس هستند. یادی از این شهید بزرگوار کنیم.

سال ۱۳۶۱ در پادگان امام حسین تهران مشغول خدمت شده بودم. یک روز مرخصی گرفتم و به اصفهان رفتم. بعد از اتمام مرخصی کنار جاده ایستاده بودم به تهران بیایم که یک نفر آمد و از من سؤال کرد شما خانواده فصیحی‌ها را می‌شناسی؟ گفتم چطور مگه؟ گفت باید خبری را به اطلاعشان برسانم ولی نمی‌توانم! می‌خواستم اگر ممکن است شما این کار را انجام دهید. گفتم چه خبری؟ گفت پسرشان حسن آقا شهید شده است. من با شنیدن خبر همان لحظه روی زمین نشستم. آن آقا که غلامعلی آقاجانی نام داشت گفت چی شد؟ گفتم حسن برادرم تا مراسم هفتم اصفهان بودم. پدر و مادرم خیلی بی‌تابی می‌کردند. بعد از اتمام مراسم به تهران آمدم و تقاضای مأموریت به اصفهان را دادم ولی موافقت نمی‌کردند. تا اینکه بالاخره با اصرار زیاد شش ماه به من مأموریت اصفهان را دادند. بعد از پایان مأموریتم آمدم از طریق پرسنلی و فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ انتقالی گرفتم و مجدد به اصفهان رفتم. بالاخره در سال ۱۳۶۳ توانستم از سپاه منطقه ۲ اصفهان عازم لشکر امام حسین(ع) شوم و در گروهان علی اصغر(ع) به عنوان رزمنده خدمت کنم.

> کنار جاده ایستاده بودم که یک نفر از من پرسید خانواده فصیحی را می‌شناسید؟ گفتم چطور مگه؟ گفت پسرشان حسن به شهادت رسیده است می‌خواهم خبر شهادتش را به اطلاع خانواده‌اش برسانم. حسن برادرم بود. تا اسمش را شنیدم ناخودآگاه روی زمین نشستم. آن آقا پرسید چی شد؟ گفتم حسن برادر من است...

پس بالاخره به شما هم اجازه دادند به جبهه بروید؟

بله. یک سال و نیم در تشریفات دولت خدمت کردم تا اینکه یک روز به مسئولم گفتم می‌خواهم به منطقه بروم. گفت نمی‌شود، وجود شما اینجا لازم است. چند روز بعد به بهانه رفتن به مرخصی به سپاه و کمیته رفتم و اسمم را برای رفتن به جبهه نوشتم. کمیته زودتر از سپاه مرا پذیرش کردند و گفتند باید بروی یک دوره آموزش ببینی. گفتم آموزش دیده‌ام. در ضمن رزمی کار هستم. مرا بدون آموزش فرستادند کمیته مرکزی در میدان بهارستان در قسمت حفاظت مشغول شدم. یک مدت که آنجا ماندم به مسئولم گفتم من می‌خواهم به جبهه بروم. گفت نیرو نداریم، نمی‌شود. تا یکی دو ماه در کمیته مرکزی بودم. تا یک روز از سپاه آمدند در منزلمان را زدند و یک پاکت محرمانه به من دادند. نامه را که باز کردم نوشته بود خودتان را به پذیرش سپاه منطقه ۱۰ خیابان خردمند (پشت لانه جاسوسی) معرفی کنید. من هم آن روز دیگر به کمیته نرفتم. بدون استعفا به پذیرش سپاه رفتم. سپاه برای آموزش مرا سه ماه به پادگان امام حسین (ع) فرستاد. بعد از آموزش من را به مقر شهید مطهری (ریاست جمهوری) معرفی کردند. از آنجا خواستم به جبهه بروم که شهید منظمی مسئول‌مان تا حدود هشت ماه نگذاشت من به جبهه بروم اما بعد از آن موفق شدم راهی جبهه شوم.

چه مدت در جبهه حضور داشتید؟

۳۴ ماه در جبهه‌های غرب و جنوب حضور داشتم و سال ۶۳ در منطقه پاسگاه زید به افتخار جانبازی رسیدم.

مجروحیت‌تان به چه نحوی رخ داد؟

یک بار ساعت یک بامداد برای عملیات همراه گروهان با ماشین‌های کمپرسی و ایفا عازم خط مقدم شدیم. زمانی که قرار شد به عراقی‌ها حمله کنیم مسئولان متوجه شدند عملیات لو رفته و عراق تمام منطقه عملیاتی را آب انداخته است. به همین دلیل عملیات لغو شد و گروهان ما پدافندی در منطقه ماند. بعد از ظهر همان روز عراقی‌ها آتش تهیه روی نیروهای ما پیاده کردند. بر اثر اصابت گلوله‌های توپ تمام سیم‌های مخابراتی بین سنگرهای پد یک و سنگر فرماندهی قطع شده بود و فرماندهی هیچ اطلاعی از نگهبانان خط مقدم جبهه نداشت. فرمانده گروهان همه نیروها را در یک سنگر جمع کرد و عدم ارتباط با سنگرهای پد یک را به اطلاع نیروها رساند و به بچه‌های مخابرات گفت بروید و سیم تلفن‌های بیسیم پی‌ای سی را وصل کنید. ولی چون عراقی‌ها خیلی خمپاره و گلوله توپ بر سر ما می‌ریختند کسی به این سادگی حاضر نبود برود سیم‌ها را وصل کند. فرمانده اعلام کرد یک داوطلب می‌خواهم. بین سنگر فرماندهی تا خط مقدم سه دپو وجود داشت و فاصله هر دپو حدود ۵۰۰ متر بود و بین دپوها کاملاً آب بود. من داوطلب شدم. اما فرمانده گفت فصیحی تو متأهلی بنشین. به فرمانده گفتم شما یک انبردست و یک سیم‌چین به من بدهید تا من بروم سیم‌ها را وصل کنم. با اصرار زیاد فرمانده را قانع کردم و این چند بیت را برایش خواندم. گر نگهدار من آنست که من می‌دانم/ شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد/ اگر تیغ عالم بجنبد ز جای/ نَبُرد رگی تا نخواهد خدای. بعد دو انبردست گرفتم و آیه وجعلنا را خواندم و پوتین‌هایم را از پا درآوردم و رفتم تمام سیم‌های سنگرها را وصل کردم. آخرین سنگر را که وصل کردم از خستگی سینه دپو دراز کشیدم که کمی رفع خستگی کنم یکدفعه عراقی‌ها یک خمپاره ۶۰ میلی متری به سمت من زدند و ترکش آن به پای راستم اصابت کرد. نگهبان آن سنگر یکی از دوستانم به نام حمزه علی ایوبی برادر شهید نجاتعلی ایوبی از روستای برسیان بود که بلافاصله چفیه‌اش را به پای من بست تا جلوی خونریزی پایم را بگیرد. حالا مانده بودم که چطور تا سنگر فرماندهی بروم. برادر حمزه علی با بیسیم تماس گرفت تا امدادگران بیایند و مرا با خود ببرند اما آنها هم جرئت نمی‌کردند بیایند. من هم گفتم نیازی نیست بیایید خودم هر طور است می‌آیم. از پد یک تا سنگر فرماندهی در آب گل سینه خیز رفتم. همین که رسیدم به سنگر بلافاصله مرا با آمبولانس به لشکر فرستادند و از آن‌جا هم من را به بیمارستان شهید بقایی اهواز انتقال دادند. در بیمارستان شهید بقایی حدود ۲۰ روزی بستری بودم و هیچ کس از خانواده‌ام اطلاع نداشتند. بعد از ترخیص به لشکر امام حسین (ع) آمدم و از آن‌جا مرا به اصفهان فرستادند. خانواده‌ام هیچ اطلاعی نداشتند تا اینکه حدود ساعت ۱۲ شب به اصفهان رسیدم و از آنجا بلافاصله با آمبولانس بیمارستان شهید صدوقی مرا به منزلمان بردند و در منزل پیاده کردند.

> آن زمان در کشور شرایط بحرانی حاکم بود. گروه فرقان و منافقین مسئولان کشور و بچه حزب‌اللهی‌ها را ترور می‌کردند. من هم دو بار در بزرگراه شهید چمران مورد سوء قصد منافقین قرار گرفتم. اسم من و دو نفر از دوستانم را به عنوان شکنجه‌گر در روزنامه منافقین درج کرده بودند!

نگاه

۱۰ اردیبهشت سالروز آغاز عملیات الی‌بیت‌المقدس

اشتیاق برای پایان ظفرمند جنگ با عملیات بزرگ و برق‌آسا

■ علیرضا محمدی

۱۰ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ عملیات الی بیت‌المقدس یا همان آزادسازی خرمشهر آغاز شد. این عملیات در حالی شروع می‌شد که تنها یک ماه قبل یعنی در دهم فروردین ۶۱ عملیات فتح‌المبین به اتمام رسیده بود. «۱۳۶۱» سال آغاز عملیات بزرگ و سریع نیروهای ایرانی بود که تا پایان همین سال ادامه یافت.

بعد از شکست حصر آبادان در مهر ۱۳۶۰ و انجام عملیات طریق‌القدس که آذرماه ۶۰ انجام گرفت و بستان آزاد شد، همه عوامل دست به دست هم داده بودند تا آخرین ضربات برای بیرون راندن دشمن از خاک کشورمان وارد شوند. برای سال ۱۳۶۱ نیروهای ایرانی نقشه‌های بسیار داشتند. خصوصاً آنکه بنی‌صدر در خرداد سال ۶۰ از کشور فرار کرده بود و با اتحاد ارتش و سپاه، طرح‌های عملیاتی با وحدت نظر بیشتری به تصویب می‌رسیدند. اولین نشانه‌های این وحدت، خود را در شکست حصر آبادان و آزادسازی بستان نشان داد و راه را برای ورود به سال پیروزی‌های درخشان (۱۳۶۱) باز کرد.

بامداد دوم فروردین سال ۶۱ عملیات فتح‌المبین با هدف آزادسازی شمال استان خوزستان آغاز شد، به این معنی که ایران برای استفاده از لحظه به لحظه سال ۶۱ برنامه‌ریزی داشت. فتح‌المبین طی هشت الی ۱۰ روز با پیروزی به اتمام رسید و با آزادسازی ۲هزار و ۵۰۰ کیلومتر از خاک شمال خوزستان و جنوب ایلام، هزاران اسیر از نیروهای دشمن را به ارمغان آورد.

بعد از فتح در فتح‌المبین، ایران که نمی‌خواست اجازه تثبیت به نیروهای دشمن بدهد، یک ماه بعد عملیات الی بیت المقدس را در دهم اردیبهشت سال ۶۱ آغاز کرد. خرمشهر در جنوب استان خوزستان قرار داشت. بنابراین طی یک طرح حساب شده، ایران ابتدا شمال خوزستان و سپس جنوب این استان مهم و استراتژیک را از دشمن پس می‌گرفت و او را از بخش اعظم متصرفاتش در داخل ایران بیرون می‌راند.

با آغاز الی بیت المقدس در دهم اردیبهشت، رزمندگان با عبور از کارون و بستن جاده اهواز- خرمشهر، به سمت مرز شلمچه پیش رفتند. طرح عملیات بسیار بلند پروازانه بود و می‌خواست با عبور از مرز و تصرف شهر بصره، علاوه بر آزادسازی خرمشهر، کار جنگ را یکسره کند. اگرچه بصره به تصرف درنیامد، اما خرمشهر آزاد شد و با احتساب عملیات طریق‌القدس، فتح‌المبین و الی بیت المقدس، دشمن از هزاران کیلومتر مناطق اشغالی بیرون رانده شد. هرچند هنوز بخش‌هایی از خاک‌مان در دست او باقی ماند، ولی کمر ارتش عراق در داخل خاک ایران شکسته بود.

بعد از آزادسازی خرمشهر و پایان عملیات الی بیت‌المقدس، اشتیاق برای ادامه عملیات بزرگ و برق‌آسا همچنان در میان نیروهای ایرانی موج می‌زد. بنابراین به سرعت عملیات رمضان طرح‌ریزی شد و به اجرا درآمد. رمضان در سلسله عملیات کربلا، عنوان کربلای ۴ را گرفته بود و یک ماه و ۲۰ روز بعد از اتمام الی بیت المقدس شروع شد.

عدم الفتح عملیات رمضان و تلفاتی که نیروهای خودی در آن متحمل شدند، باعث شد تا روند عملیات بزرگ و برق آسای ایران کند شود. بنابراین عملیات والفجر مقدماتی پس از گذشت چند ماه و در زمستان ۶۱ به انجام رسید. شکست در این عملیات به خوبی نشان داد که دور پیروزی‌های سریع و قاطع به اتمام رسیده است و از این پس باید با درنگ بیشتری عملیات بزرگ طراحی شوند و به اجرا درآیند. از این رو ایران برای انجام عملیات خیبر یک سال صبر کرد و با حوصله بسیار توانست قفل جبهه‌ها را بکشد و جزایر مجنون را در خیبر به تصرف خود درآورد. این دو جزیره مصنوعی اولین فتوحات بزرگ ایران در داخل خاک دشمن به شمار می‌رفت.

> بعد از فتح در فتح‌المبین، ایران که نمی‌خواست اجازه تثبیت به نیروهای دشمن بدهد، یک ماه بعد عملیات الی بیت المقدس را در دهم اردیبهشت سال ۶۱ آغاز کرد. خرمشهر در جنوب استان خوزستان قرار داشت. بنابراین طی یک طرح حساب شده، ایران ابتدا شمال خوزستان و سپس جنوب این استان مهم و استراتژیک را از دشمن پس می‌گرفت

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۴۲

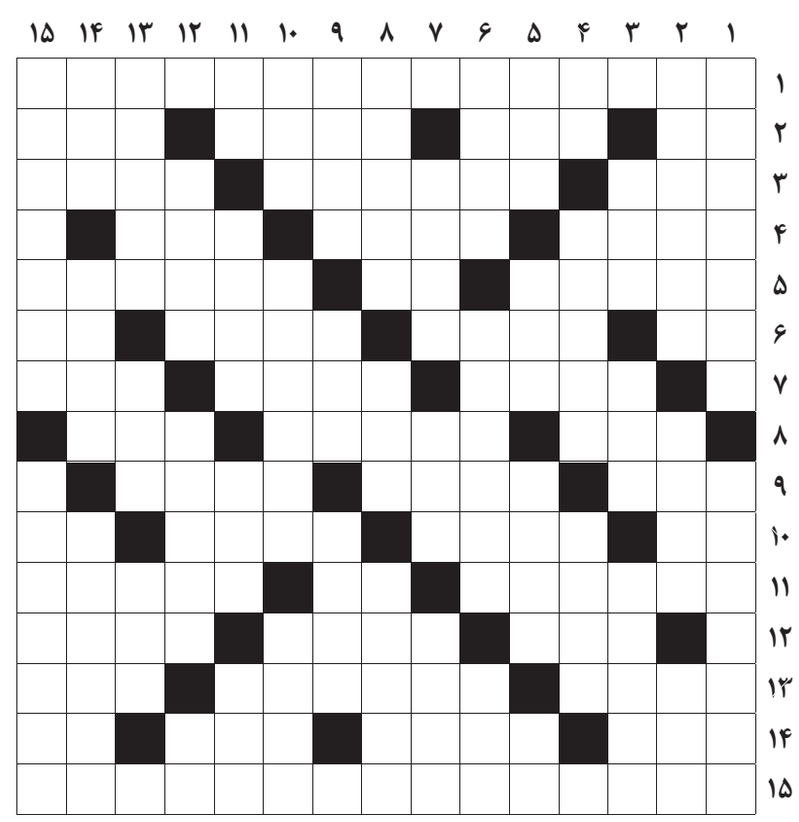

از راست به چپ

■ ۱- مبارزه و زورآزمایی کردن ■ ۲- رئیس جیمزباند – زندان مسعود سعد سلمان- گاو آهن- جواب مثبت ■ ۳- دست‌افزار باغبان- حق‌العمل- پیلوت ■ ۴- تارمی چوبی یا فلزی- کامل‌ترین غذای طبیعت- در مثل زاغ سیاه را با آن می‌زنند ■ ۵- تخت و سریر- سنگریزه- فقیر ■ ۶- زوبین- جزیره‌ای در اندونزی- مقصود و هدف- ساز تنهایی ■ ۷- خبرگزاری سوریه- پیشوا، رئیس- از رودهایی که به دریای خزر می‌ریزد ■ ۸- محموله- مرکز ایالت باواریای آلمان- از سازهای موسیقی ■ ۹- پرستار- باسکول و ترازوی بزرگ- از نام های باری تعالی ■ ۱۰- حرف دهن کجی- واکسن- کشاورز- انکرالاصوات ■ ۱۱- از مهمترین و زیباترین خیابانهای پایتخت- گرد بتونه- پادشاه روحانی یهود ■ ۱۲- زرنگ و زیرک- سرنیزه- شهر هلن زیبارو ■ ۱۳- بدهکار- ماهر در سوارکاری- پاک ■ ۱۴- مکر و حیله- تخته شیرجه- دانه تسبیح- یک و یک ■ ۱۵- درختی دوستی بنشان... /نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

از بالا به پایین

■ ۱- ورقه حاوی حکم صادره از سوی دادگاه- شهر مقر سازمان ملل ■ ۲- کبوتر- خط نابینایان- نشانه قرآنی ■ ۳- درخت صابون- حشره خونخوار- از جنگهای مسلمانان در ناحیه شام که رومیان در آن شکست خوردند ■ ۴- درخت زبان گنجشک- قاعده و قانون- مفهوم کلام ■ ۵- از اعیاد مسیحیان- لباس جراحان- پیک- نفس ■ ۶- غلاف شمشیر- نوعی خفاش بزرگ- خوشحال ■ ۷- تا در آب هست امید ثمری است- تکیه کلام علیا مخدره- ستاره کم پیدا ■ ۸- دشت و صحرا- سنت‌ها- دارای نسبت ■ ۹- از پرتاب‌ها در دو و میدانی- لوله غذا- شعله آتش ■ ۱۰- درد چشم- در مثل گاهی با هم میسوزند- جانشین ■ ۱۱- کلاه الف- عدد یک رقمی- قصر- صدای کافی ■ ۱۲- سبزی خوشبو- کتاب مقدس یهودیان- تکرار حرفی ■ ۱۳- از اسامی پسران- کدر و تیره- تراشیدن چوب ■ ۱۴- زره- لقب سلطان محمد خوارزمشاه- از صادرات غیرنفتی کشورمان ■ ۱۵- ماده سمی که در برگ توتون وجود دارد- شهر قلعه فلک‌الافلاک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۷			۲
۵	۱	۸						
				۱				۹
۴	۸				۹		۵	
			۴					
۲	۵						۸	
		۱				۷		
۶				۲		۴		۸
		۴	۶					

جدول کلمات متقاطع
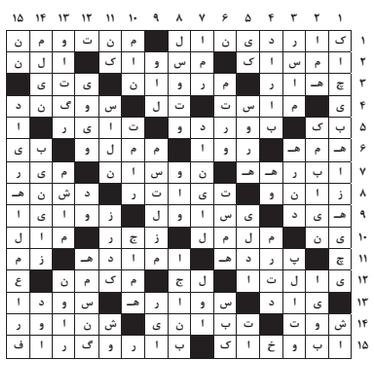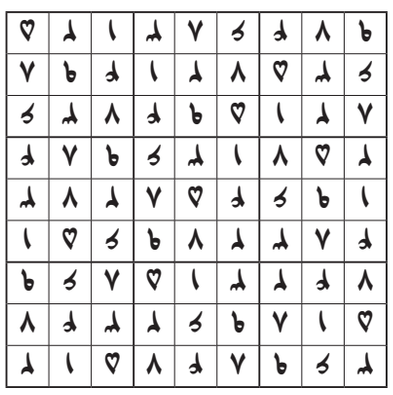
پاسخ جدول شماره ۶۷۴۱